

## آفت دگماتیسم سیاسی

حفیظ الله زکی

با این که امروزه تمام دنیا طعم تلخ افراط گرایی و رفتارها و اندیشه های تندروانه را می چشوند؛ اما بازم گرایش مردم و بخصوص جوانان به تفکرات و عملکردهای افراطی به یک نگرانی مهم و عمومی بدل شده است. گرایش مردم اروپا و آمریکا به سوی افراطیت مذهبی و نژادی و بیوستن جوانان در خاورمیانه و آسیای مرکزی به گروه های تندرو اسلامی نشانه تمایل برخی از مردم به سوی افراطیت مذهبی، قومی و نژادی است.

در افغانستان نیز ایده افراطی از سابقه طولانی برخوردار می باشد. از گذشته تا حال نگاه مردم به مسایل ارزشی و ایدئولوژیکی اغلب با مبالغه و افراط همراه بوده است. غالب افسانه باقی ها و قهرمان سازی ها ریشه در همین گرایش های افراطی و یکجانبه دینی و قومی دارند. افراطیت به هر نوعی که تبارز کرده، پیامدهای مخرب و ناگواری را برای جامعه و کشور بجا گذاشته است. قتل ها و کشتارهای سیستماتیک، غارت و چپاول اموال و دارایی های مردم، به بردگی گرفتن زن ها و جوان ها، کوچ اجباری و تحمیل محرومیت مطلق... را می توان به باورها و عملکردهای تندروانه حکومت و مردم نسبت داد.

فضای سیاسی کشور نیز از همین نگاه های خصمانه تأثیر می گرفت. طیف بندی های سیاسی که گاه گاه به نامهای چپی و راستی و اسلامی در کشور ظهور می نمود، چنان بیرحمانه به جدال و مبارزه باهمدیگر مشغول می شدند که به جز حذف طرف مقابل به هیچ چیزی دیگری نمی اندیشیدند. موجی از ترورها، اعدام ها و کشتارها به آدرس های سیاسی در کشور به ثبت رسیده است.

پس از روی کار آمدن حکومت خلق در افغانستان که جنگ های دوامدار داخلی را در پی آورد، آرایش سیاسی بر محور انقلاب و ضد انقلاب رقم خورد و خون هایی زیسادی در پای این دو وازه ریخته شد. بعد احزاب و گروه های سیاسی به رادیکال، محافظه کار و میانه رو تقسیم بندی گردید که هر کدام شان نه تنها خواهان حذف گروه های رقیب از صحنه سیاسی بودند که برای حذف فیزیکی آنها نیز از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردند.

فاز جدید سیاسی در کشور که با حضور پررنگ جامعه جهانی و روی کار آمدن نظام دموکراتیک و مسود توافق همه گروه ها و طیف بندی های سیاسی و قومی در افغانستان آغاز شد. این امیدواری را به وجود آورد که با باز شدن فضای سیاسی، تطبیق ارزش های دموکراسی، ارتقای سطح دانش و فرهنگ عمومی و دسترسی مردم به اطلاعات و معلومات، زمینه برای گسترش فرهنگ تساهل و بسستر برای تقویت روحیه میهنداری و همزیستی مسالمت آمیز فراهم می گردد. این امید زمانی به واقعیت نزدیک می شد که نسل نو تحصیل کرده ما در فضای نسبتاً دموکراتیک تربیه می شد. فضایی که در آن شاهد کاهش نسبی بی عدالتی ها و خشونت های قومی و مذهبی بوده ایم.

ممکن است نسل دوران جهاد و انقلاب هنوز تحت تأثیر رسوبات افکار تندروانه آن زمان قرار داشته باشند؛ اما انتظار بجا از نسل جوان امروزی این است که با عبرت گیری از گذشته و استفاده بهینه از بسستر و فضای به وجود آمده، در راستای تحکیم ارزش های دموکراسی، تأمین حقوق شهروندی، تحقق عدالت و برابری و گسترش روحیه اخوت و برادری تلاش کنند. متأسفانه پس از پانزده سال مشق دموکراسی و تنفس در فضای باز سیاسی، امروزه به وضوح مشاهده می شود که تفکر افراطی نه در بطن جامعه و در میان قشر عوام که در مراکز تعلیمی و آکادمیک کشور باز تولید می شود و مانند یک میکروب خطرناک بدنه هم اجتماع را آلوده می سازد. باید توجه داشته باشیم که گرایش های افراطی چه در قالب دین و مذهب باشد و یا در چوچکات تعلقات و تفاوت های زبانی، قومی و نژادی شکل بگیرد، امر خطرناک و نکوهیده است که باید از رشد و گسترش آن در جامعه جلوگیری شود.

امروزه خطر افراط گرایی تحت عناوین مختلف، آینده مردم و کشور ما را تهدید می کند و وفای و همگرایی اقوام ساکن در کشور را در معرض ابودی قرار می دهد.

سرمایه داری و نظامی گری دو چهره اصلی جهان ما در دو قرن گذشته بوده اند. تعبیرهای متفاوتی از روابط آنها شده است، اینکه آیا رابطه آنها علت و معلولی است یا تضادفی و تنها همزمانی است.

نظامی گری (میلیتاریزم، باوری که جنگ را یک پدیده معمولی و در مواردی حتی لازم می داند) پدیده های پیشاسرمایه داری است و قدمتش شاید به سال های آغازین تأسیس دولت های برمی گردد، اما در دو قرن گذشته سرمایه داری هم ماهیت جنگ ها را تغییر داده و هم ساختار دولت ها را.

رتالیست ها معتقدند که سرمایه داری ذاتا میلیتاریست نیست، اما چون یک سیستم از پیش موجود و دارای محوریت امنیت و بالانس قدرت را به ارث برده، مجبور به پیش گرفتن رفتارهای میلیتاریستی شده است. لیبرال ها حتی سرمایه داری را برای برقراری صلح و آرامش ضروری می دانند. اما بسیاری از جنگهای اخیر ربط چندانی به بالانس قدرت نداشته است و

جهان سرمایه داری هم جهان صلح و ثبات نبوده است. اگر چه عامل ظاهری تنش ها ممکن است ریشه در جوانب مختلف روابط دولت ها داشته باشند، اما عامل اصلی آن مربوط به طبیعت و ذات سرمایه داری بوده است. رابطه جنگ و سرمایه رابطه ای علت و معلولی بوده به نجوی که سرمایه داری حتی ویژگی های نظامیگری را هم متحمل کرده است.

در این نوشته کوتاه، نخست به اختصار، ساختار اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری در مراحل اولیه آن بررسی می شود، سپس نشان داده می شود که چرا این ساختار اقتصادی- اجتماعی به یک سیستم سیاسی هم نیاز دارد و اینکه این سیستم سیاسی چرا جنگ محور شده است.

ساختار اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری در نظام سرمایه داری که در آن هر چیزی قابلیت تبدیل شدن به کالا و خرید و

فروش را دارد نیروی کار ظاهراً مستقل از سرمایه است، اما عملاً به کالایی وابسته به سرمایه تبدیل می شود، آن هم به این نحو: کارگران ظاهراً آزادند که نیروی کار خود را بفروشند یا نخرند و یا محصولات تولیدی را بخرند یا نخرند، اما آنها حق ندارند ادعایی در مورد سود تولید شده داشته باشند. در واقع تنها مالک ابزار تولید، می تواند مالک سود به دست آمده باشد. روال کار نخست چنین بود که مالکان مایل بودند که قیمت کالاها و سود تولید شده را به حد اکثر برسانند و پرداختها را به حداقل.

از سوی دیگر، کارگران هم می توانستند نیروی کار خود را بفروشند یا خرید یک محصول خاصی را تحریم کنند. این چانه زنی ها ادامه می یافت در نهایت دو طرف بر سر قیمت نیروی کار به توافق می رسیدند.

اما ظهور پدیده های جدید، قدرت چانه زنی کارگران را چنان پایین آورد که سرمایه داران توانستند، به میل خود، قیمت نیروی کار را تعیین کنند هم قیمت کالای تولیدی را. آن پدیده جدید، تولید کالا برای بازارهای خارجی و خرید نیروی کار از همان بازارهای ارزان قیمت بود. هالبرین معتقد است که از اواخر قرن نوزده دیگر کاملاً معلوم شده بود که توده های مردم و کارگران به تمامی قدرت خود را در زمینه چانه زدن برای بالا بردن مرزدها و پایین آوردن قیمت کالاها از دست داده اند. (هالبرین، دینامیکهای تغییر سیستم، ۲۰۰۴:۲۸۰)

البته استفاده از بازارهای خارجی تنها به فروش محصولات و خرید نیروی کار ارزان محدود نماند، بلکه به مکانی مناسب برای سرمایه گذاری سودهای کارخانه داران هم تبدیل شد. اگر سود تولید شده تنها در بازارهای داخلی سرمایه گذاری می شد،

نه تنها نمی توانست بهترین بازدهی را شناسد، سهمی در بنیاد نهادن ذهنیتی دموکراتیک داشته که از دوران باستان به نهاد های ما راه یافته است. بنابراین هم فلسوفان آن دوران بی دینان سرسختی بوده بودند. هر چند «دیده رو» و «آمبر» اعتقادی به وجود پروردگار نداشتند، اما «ولتر» و «گندورسه»، خدانشناسانی به نام بودند. معنی ساده این امر آنست که متفکران عصر روشنگری با پذیرش اهمیت ایمان و شور مذهبی که آنرا به سپهر خصوصی و نهادهای بودند تا در آن عرصه آزادانه شکوفا گردد، خرد را یگانه مایه معرفت، مشترک میان همه آحاد بشر بازمی شناختند که بدین پایه، خود به تنهایی سرپرست عمومی مسالمت آمیزی را توانستند. چنانکه «ژینو استرلن» تاریخدان اسرائیلی یادآوری کرده است، وقتی میانی ایمان و «هویت ها» از هم جدا گردند، خرد

وحدت آفرین خواهد بود.

در سال ۲۰۱۴، این دستاورد عصر روشنگری در پهنه اروپایسی که به آفت تردید و ترس گرفتار آمده (بیکاری، به هم خوردن اوضاع جوی، و غیره) دیگر امری بدیهی به چشم نمی آمد. در جوامع سرمایه داری که آرمان کمونیستی در آنها فرو ریخته است، مذاهب چون «مکمل روح در جهانی بی روح» جلوه می نمایند، و با این جلوه گری توانسته اند قلمرو باورهای فردی را واگذارند تا بر سر سفره پیشرفت عالمگیر بنشینند، تازه، در آنجا هم می کوشند تا بر دیگر جریان های معنوی چیره گردند. ارجاع به «میراث های فرهنگی، مذهبی و بشردوستانه اروپایی» که در سال ۲۰۰۸ در مقدمه عهدنامه لیسیون گنجانند گواهی بر آنست. این گزاره که به ارزش های برادرانه ای اشاره دارد که من مذهب است، آشکارا «ارانه تاریک» زمانندی مذهبی را نادیده می انگارد؛ بدینسان جنگ ها بر سر مذهب، دوران تفتیش عقاید، اعدام «میشل سرو»، و یا حکم پاپ «بی ششم» را در محکوم ساختن اعلامیه حقوق بشر و شهروندی سال ۱۷۸۹ به دست فراموشی می سپارند.

در سال ۲۰۰۰، «ژاک شیراک»، رئیس جمهور فرانسه عبارتی را با دامنه شمول گسترده تر «میراث معنوی و اخلاقی» اروپا روا ساخت، تا از برتر شدن گزینه های خاص دوری گیرد و از خطر تخطئه اسلام برکنار ماند.

در این آغاز قرن بیست و یکم، به نظر می رسد که مذاهب مشروعیت تازه ای یافته باشند، هر چند که پیشداوری ها غالباً مشارکت همه جانبه مسلمانان را در این پیروزی عقیدتی به تأخیر انداخته اند. اکنون مذاهب که همواره خواستار حرمتی بیش اند، خود را چون بستانکاران قلمرو عمومی می نمایند. از سال ۱۹۹۰، کلیساهای مسیحیان بدینگونه توانسته اند که با پشتیبانی عملی دیوان اروپائی حقوق

## درهم تنیدگی جنگ و سرمایه

همن سیدی/قمست اول



تضمین کند، بلکه منجر به بحران های بازار و مشکلات توزیع ثروت در جامعه هم می شد. در بازار سرمایه داری، پول باید قابلیت حرکت داشته باشد تا بهترین مکان را برای خود پیدا کند. در بحران مالی ۲۰۰۸ آمریکا بزرگترین مشکل این بود که پول قدرت جابه جایی خود را از دست داد و بانکها و سرمایه داران به هم بی اعتماد شدند؛ به همدیگر پول قرض نمی دادند، امری که به زمین گیر شدن سرمایه منجر شد. به قول آریگی، تنها با ثابت نگه داشتن بنیان هایی از سرمایه در فضا است که سرمایه می تواند آزادانه در فضا حرکت کند و بهترین مکان سوددهی را بیابد. (آریگی، ۲۰۰۵، ریشه سلطه: ۳۵)

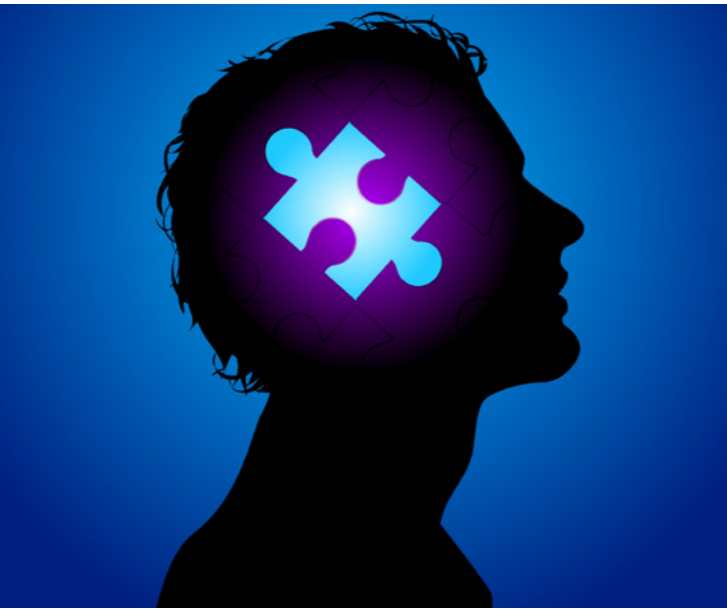
این قدرت نظامی تا اندازه ای کاربرد داخلی اینجاست که سرمایه دارها نیاز پیدا کردند که وارد عرصه سیاست شوند. تأثیرگذاری بر سیاست های سرمایه گذاری و جهت دهی به اقتصاد با رویه های صادرات محور، به بخشی از سیاست

سرمایه داری بسیار محدود باقی ماند، ابعاد خارجی اقتصاد آنها رشد چشمگیری کرد. البته ورود به بازارهای کشورهای دیگر کاری آسان برای کشورهای سرمایه داری نبود. صادرات کالا نیاز به حمایت های نظامی داشت تا به توافق مناسبی با بازارهای جدید برسند. آنها نخست تجمع پول دادند از ابزارهای دیپلماسی استفاده کنند، اما در اکثر موارد مجبور شدند به قدرت نظامی خود متوسل شوند. آنها مجبور بودند قدرت نظامی خود را به چنان سطح بالایی برسانند که نه نیروهای بومی و نه قدرت های رقیب توانایی جلوگیری از برنامه های صادراتی آنها را نداشته باشد. اما این قدرت نظامی تا اندازه ای کاربرد داخلی هم داشت. اقتصاد صادرات محور بیش از سابق پول را وارد جیب سرمایه دارها کرد

و سطح زندگی مردم عادی این کشورها را پایین آورد و همزمان تضادها و شکاف های طبقاتی هم تشدید شد.

## یورش به دستاوردهای عصر روشنگری

آته کاسل روبرت/ مترجم: منوچهر مرزبانیان



شش، نمایش برخی فیلم ها را ممنوع می سازند. اثری به الهام از نمایشنامه اهلجانی ضد کاتولیک «شورای عشق» اثر «اسکار پانتسا» در اتریش، فیلم ویدئویی «پینش شیدائی» اثر «تاجیل وینگرو» در بریتانیا در سال ۲۰۰۹ دیوان اروپائی حقوق بشر سرشت کلیسای فرقه «سایانتولوژی» را چون سازمانی مذهبی به رسمیت شناخت که از شخصیتی حقوقی برخوردار است. در فرانسه نیز، برخی از تندروهای مسیحی به دادگاه ها متوسل شده اند. از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۶، انجمن اتحاد عمومی علیه نژاد پرستی و برای احترام به هویت فرانسوی و مسیحی، در فرجام یک پیگرد طولانی قضائی، حکم محکومیت «پل جینیوسکی» را به سبب مقاله ای به دست آورد که در مطبوعات منتشر ساخته و در آن مسئولیت کلیسای کاتولیک را در اخراج دسته جمعی یهودیان برشمرده بود. دیوان اروپائی حقوق بشر سرانجام حق را به مقامات جمهوری مناسبات منظمی را با «شش مذهب بزرگ» کاتولیک، یهودی، پروتستان، ارتودوکس، بودائی و مسلمان» بر جای می دارند و هنگام گفتگوهای اخلاقی به رابرتی یا آنها می پردازند. این گزارش البته انتقادات جنبش های معنوی (آزاد اندیشان، اتحادیه خردورزان، و غیره) را برانگیخته که گفتا در جامعه ای خود را در مسیر به حاشیه راندن می یابند که رسماً عرفی است و نظام جمهوری بر آن فرمان می راند. گذشته از آن، چنانکه ناگامی امامان مساجد در برقراری آرامش در حومه ها هنگام بلواهای سال ۲۰۰۵ نشان داد، نقشی را که به مذاهب سپرده اند، می تواند ناگوار آمد از آب در آید. آیا بحث و گفتگوهای جنجالی درخصوص «ازدواج برای همه» جای کوچکترین

تربیتی در این مطلب باقی می گذارد؟ تعدید سازمان شورای مشورتی ملی اخلاق در پایان سال ۲۰۱۳، در واقع هیچیک از مقامات مذهبی را در برنگرفت. در این اوضاع، خانم «تجات ولو- بلفاسم»، وزیر آموزش ملی، با دغدغه و بیم از رواج بر دوش عصر روشنگری می نهند که بر وی نمی برازند، در حالی که گفتمان خطرناک عصر هویت رونق می یابد که کسانانی را از بیان عقیده محروم می سازد که نمی توانند، یا نمی خواهند هویتی برای خودش مطالبه کنند یا میل دارند هویت چندگانه ای را بر خویشتن برنهند.

حتی به نقش تغزل مستقیمیا حمله می برند: چنانکه اقترای پوچ «راه بردن به «شوشین»» را به تغزل که اینک به مرام عقیدتی فن مدارانه ای تقلیل یافته، روا می دارند. چیزی که هست، به زعم متفکران عصر روشنگری، اگر عقل یک ابزار باشد، به وازگان «زان ژورس»، همانا بیان «پیش ساخت اخلاقی بشر» است، یعنی ظرفیت و توان نوع بشر در خیرخواهی، به طور عینی تبدیل جامعه در خیرشویی برادرانه، همین عقل است که به جمهوری راه می برد، که نه حاکم دیگری جز مردم می شناسد، و نه قوانین دیگری جز قوانینی که نمایندگان خود آنها تصویب کرده باشند.

سواً آن، بنیاد عقل نه بر یقین، بلکه بر شک نهاده که «دکارت» نمایانده بود. هیچ چیزی نیست که کمتر از وجود اتاق های گاز آدر دوران سلطه نازی ها تردید در باورمندی به مرتبیت نژادها نیست. نزد بسیاری از فرانسویان، قدرت رهاننده عصر روشنگری، همانند انقلاب ۱۷۸۹، جهانشمول ترین تعبیر سیاسی آن، دیگر جز خاطره ای محو نیستند. آیا هنوز میل به آزاد بودن آقدرها در دل های ما خانه کرده؟

فرمانبری از آن واداشت؟ اما چه حقیقتی؟ آترا به معجزه کدام طلسمی یافته اند؟ نطفه مفهوم «حقیقت رسمی» در قوانینی روا دارند بینش حکومت یافت می شود، که «مادلن روبرو»، تاریخدانی که رئیس وقت جامعه حقوق بشر بود، هنگام طرح قانون «گی سو»، از سرشت آسیب رسان آن به ذهنیت انتقادی و آزادی تحقیق خرده می گرفت.

اما عصر روشنگری دوران مصائب و رنج های خود را به پایان نبرده است. در واقع، بر انتقاد سنتی راستگرایان ضد انقلاب قرن نوزدهم انتقاد نامنتظر دیگری می افزاید که «زان – کلود گیبو» در سال ۱۹۹۵ آنرا شرح داده بود. روشنگرانی که آنها را ترقی خواه هم می انگارند (میشل مافه سولی، آلن تورن... انتقاد مارکسیستی کلاسیک (آزادی واقعی در قیاس با آزادی رسمی) را با اعتراضی فرهنگی – سیاسی از عصر روشنگری تکمیل کرده اند. در چشم انداز پسا مدرنی – که به

ازاء تخریب عنصر سیاسی، «هویت های فرهنگی، مذهبی، یا جنسیتی را ارجح می نهند» به فلسفه قرن هجدهم را به توجیه تبعیض هائی متمم می سازند که قربانیان آن مهاجران تهی دست بوده اند. با چنین رویکردی سنگینی تهمت شرارت هائی را بر دوش عصر روشنگری می نهند که بر وی نمی برازند، در حالی که گفتمان خطرناک عصر هویت رونق می یابد که کسانانی را از بیان عقیده محروم می سازد که نمی توانند، یا نمی خواهند هویتی برای خودش مطالبه کنند یا میل دارند هویت چندگانه ای را بر خویشتن برنهند.

حتی به نقش تغزل مستقیمیا حمله می برند: چنانکه اقترای پوچ «راه بردن به «شوشین»» را به تغزل که اینک به مرام عقیدتی فن مدارانه ای تقلیل یافته، روا می دارند. چیزی که هست، به زعم متفکران عصر روشنگری، اگر عقل یک ابزار باشد، به وازگان «زان ژورس»، همانا بیان «پیش ساخت اخلاقی بشر» است، یعنی ظرفیت و توان نوع بشر در خیرخواهی، به طور عینی تبدیل جامعه در خیرشویی برادرانه، همین عقل است که به جمهوری راه می برد، که نه حاکم دیگری جز مردم می شناسد، و نه قوانین دیگری جز قوانینی که نمایندگان خود آنها تصویب کرده باشند.

سواً آن، بنیاد عقل نه بر یقین، بلکه بر شک نهاده که «دکارت» نمایانده بود. هیچ چیزی نیست که کمتر از وجود اتاق های گاز آدر دوران سلطه نازی ها تردید در باورمندی به مرتبیت نژادها نیست. نزد بسیاری از فرانسویان، قدرت رهاننده عصر روشنگری، همانند انقلاب ۱۷۸۹، جهانشمول ترین تعبیر سیاسی آن، دیگر جز خاطره ای محو نیستند. آیا هنوز میل به آزاد بودن آقدرها در دل های ما خانه کرده؟

روزنامه افغانستان از همه دانشمندان و نویسندگان دعوت به همکاری می نماید. هیئت تحریر در ویرایش مطالب دست باز دارد. مقالات وارده بازگردانده نمی شود. مسئولیت مقالات به عهده نویسندگان آنها است و تنها سرمقاله یانگتر دیدگاه روزنامه افغانستان میباشد.

روزنامه افغانستان بخش دری و پشتوی روزنامه اوت لوک افغانستان است.

www.dailyafghanistan.com

Email: thedailyafghanistan@yahoo.com

صاحب امتیاز: دکتر حسین یاسا  
مدیر مسول: محمد رضا هویدا  
سردبیر: حفیظ الله زکی

کاریکاتوربست: خالق علی زاده

دبیران: علی اصغر زاهدی، مصطفی جعفری  
مسئول وب سایت: غلام عباس اصلان

آدرس: کابل، شهرک امید سبز، فاز چهار، کوچه ششم، خانه نمبر ۱۳۷-۱۳۸

